

داستانی دیگر از چوپان دروغگو (مثالی برای تفاوت تصمیمات خرد و کلان)

سلام بر دوستان دانشجو

یکی بود یکی نبود. غیر از خدا هیچ کس نبود. چوپانی مهربان بود که در نزدیکی دهی، گوسفندان را به چرا می برد. مردم ده که از مهربانی و خوش اخلاقی او خرسند بودند، تصمیم گرفتند که گوسفندانشان را به او بسپارند تا هر روز آنها را به چرا ببرد. او هر روز مشغول مراقبت از گوسفندان بود و مردم نیز از این کار راضی بودند. برای مدتها این وضعیت ادامه داشت و کسی شکوه ای نداشت.

اما یک روز چوپان شروع کرد به فریاد: آی گرگ آی گرگ. وقتی مردم خود را به چوپان رساندند دریافتند که گرگی آمده است و یک گوسفند را خورده است. آنان چوپان را دلداری دادند و گفتند نگران نباشد و خدا را شکر که بقیه گله سالم است. اما از آن پس، هر چند روز یک بار چوپان فریاد میزد: «گرگ. گرگ. آی مردم، گرگ». وقتی مردم ده، سراسیمه خود را به چوپان می رساندند می دیدند کمی دیر شده و دوباره گرگ، گوسفندی را خورده است. این وضعیت مدتها ادامه داشت و همیشه مردم دیر می رسیدند و گرگ، گوسفندی را خورده بود. مردم ده تصمیم گرفتند پولهای خود را روی هم بگذارند و چند سگ گله بخرند. از وحشی ترین ها و قوی ترین ها. چوپان نیز به آنها اطمینان داد که با خرید این سگها، دیگر هیچگاه، گوسفندی خورده نخواهد شد.

اما پس از خرید سگ ها، هنوز مدت زیادی نگذشته بود که دوباره، صدای فریاد «آی گرگ، آی گرگ» چوپان به گوش رسید. مردم دویدند و خود را به گله رساندند و دیدند دوباره گوسفندی خورده شده است. ناگهان یکی از مردم، که از دیگران باهوش تر بود، به بقیه گفت: ببینید، ببینید. هنوز اجاق چوپان داغ است و استخوانهای گوشت سرخ شده و خورده شده گوسفندانمان در اطراف پراکنده است. مردم که تازه متوجه شده بودند که در تمام این مدت، چوپان، دروغ می گفته است، فریاد برآوردند: آی دزد. آی دزد. چوپان دروغگو را بگیرد تا ادبش کنیم.

اما ناگهان چهره مهربان و مظلوم چوپان تغییر کرد. چهره ای خشن به خود گرفت. چماق چوپانی را برداشت و به سمت مردم حمله ور شد. سگها هم که فقط از دست چوپان غذا خورده بودند و کسی را جز او صاحب خود نمی دانستند او را همراهی کردند. بسیاری از مردم از چماق چوپان و بسیاری از آنها از «گاز» سگ ها زخمی شدند. دیگران نیز وقتی این وضعیت را دیدند، گریختند.

در روزهای بعد که مردم برای عیادت از زخمی شدگان می رفتند به یکدیگر می گفتند: «خود کرده را تدبیر نیست». یکی از آنها پیشنهاد داد که از این پس وقتی داستان «چوپان دروغگو» را برای کودکانمان نقل می کنیم باید برای آنها توضیح دهیم که هر گاه خواستید گوسفندان، چماق، و سگ های خود را به کسی بسپارید، پیش از هر کاری در مورد درستکاری او بررسی کنید و مطمئن شوید که او دروغگو نیست.

اما معلم مدرسه که آن جا بود و حرفهای مردم را می شنید گفت: دوستان توجه کنید که ممکن است کسی نخست راستگو باشد ولی وقتی گوسفندان، چماق و سگ های ما را گرفت وسوسه شود و دروغگو شود. بنابراین بهتر است هیچگاه گوسفندان، چماق و سگ های نگهبان خود را به یک نفر نسپاریم.